

بررسی مسائل فقهی و حقوقی در گلستان سعدی

روح‌الله خادمی^۱

چکیده:

در این مقاله کوتاه سعی شده است مسائل فقهی و حقوقی که در حکایات گلستان دست‌مایه حکایت‌پردازی قرار گرفته شده، از دیدگاه فقه شیعه بررسی شود. با دقت در این موارد می‌توان دریافت که سعدی علاوه بر ادیب بودن، بر بسیاری از علوم رایج عهد خود بخصوص فقه اسلامی آگاه بوده و توانسته است حکایات خود را منطبق بر فقه اسلام به شکل صحیحی روایت کند.

واژگان کلیدی: گلستان، حکایات، فقه

مقدمه

سعدی نویسنده‌ای است که هرگاه قلم به دست می‌گیرد، و کاغذ را مهمان خود می‌کند، چیزی از بزرگی و فضل و ادب فروگذار نمی‌کند. نویسنده‌ای که دقایق و راه‌های سخن را می‌شناسد و می‌داند چگونه با جادوی کلمات، خواننده را با خود همراه کند و هر جا که لازم است احساس خواننده به لرزش درآید، شک را از دل خواننده بزدايد و مجالی برای بیراهه رفتن و پا پس کشیدن به مخاطب ندهد. و سعدی این زیرکی را، که شگرد خاص خودش را دارد، با هیچ کس قسمت نکرده است.

سعدی فارغ‌التحصیل بزرگترین دانشگاه روزگار خود (نظامیه بغداد) است. جایی که می‌توان گفت اغلب بل تمامی علوم عصر تدریس تدریس می‌شد و سعدی نیز از آن خوان گسترده، نهایت استفاده را کرده است. یکی از مسائل مهم در شریعت اسلام، فقه است که دارای بیشترین آثار تألیف شده، بیشترین اختلاف نظرها - هم در یک مذهب و هم در بین مذاهب و فرق مختلف اسلامی - و در نتیجه دارای بیشترین پویایی، رشد و بالندگی است و سعدی نیز فقه و حقوق اسلامی را می‌شناسد و در حکایتها و داستان‌هایش به ظرافتهای فقه توجه دارد. در این گفتار برآنیم تا مسائل فقهی را در گلستان سعدی بدون توجه به گرایش فقهی سعدی، با معیارهای حقوقی جامعه عصر حاضر که بر اساس فقه شیعه تدوین شده است بررسی کنیم.

چون لازمه بحث از متون و احادیث فقهی در گلستان سعدی، بحث از قضاوت است این مورد را بیشتر بررسی می‌کنیم.

سعدی قاضی را مصلحت‌جوی طراران می‌داند (گلستان، باب هشتم، حکمت ۱۰۵، در این نوشتار، ارجاع به گلستان سعدی بر اساس شماره باب و حکایت‌ها و حکمت‌هاست تا مراجعه به چاپها و مصححات دیگر آسان شود.) که اگر دندان هر کسی به ترشی کند شود، دندان قاضی به شیرینی کند می‌شود (همان، حکمت ۱۰۶). سعدی قضاوت را اشخاصی مفسد و عیاش معرفی می‌کند. قاضی همدانی که با نعلبند پسری سرخوش می‌شود و نعل دلش در آتش، در مقامی که ملک روزگار او را از فضیلتی عصر می‌داند و یگانه روزگار (گلستان، باب پنجم، حکایت ۲۰).

حکومت در عصر سعدی، حکومتی با دادگستری خصوصی است که شاه در رأس آن است (چنانکه مرگ و زندگی افراد در باب اول، حکایت‌های اول، چهام، سی‌ام و... در دست شاه است و شاه به خود حق می‌دهد افرادی را بی‌گناه (باب اول، حکایت شش) به زندان بیندازد.) و وزیر (وزیر نیز بر جان انسانها تسلط دارد. (باب اول، حکایت ۲۳، ۴۰ و ...)) و قضاوت در مراتب پایین‌تر. در احکام به شرع توسل می‌شود، اما قضاوت رخنه‌های فساد عمیقی را ایجاد کرده‌اند و حتی خون یکی از آحاد رعیت ریختن را برای سلامت نفس پادشاه روا می‌دارند (گلستان، باب اول، حکایت ۲۲). زندان‌ها در وضع مناسبی نیستند و چه بسا بخاطر یک تهمت دو درویش خراسانی را بی‌گناه به خانه‌ای در می‌آورند و در آن را گل می‌گیرند که یکی هلاک می‌شود و دیگری در این ستم جان سلامت به در می‌برد (همان، باب سوم، حکایت ۶).

سعدی از این حکایت، نکته‌ای دیگر را درک می‌کند و زبان اعتراض نمی‌گشاید و البته شاید به همین دلیل باشد که اقامه دعوی نزد این قضات را شایسته نمی‌داند. در جدال سعدی و مدعی، آن دو برای رفع دعوا پیش قاضی می‌روند و به «حکومت عدل» راضی می‌شوند؛ گو اینکه قاضی فقط منسوب شده تا «میان توانگران و درویشان فرقی بگوید (همان، باب هفتم، جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی)» و مهم دیگری از او ساخته نیست.

در همین اندک مواردی که به قضات و قضاوت در گلستان پرداخته شده است فراوانند آنچه که با حقوق اسلامی سازگاری ندارد. پسر درویش خمر می‌خورد و عربده می‌کشد و خون کسی می‌ریزد و می‌گریزد و پدر به خاطر آن به حبس می‌رود (همان، باب هفتم، حکایت ۱۰)، در حالی که اصل شخصی بودن مجازات‌ها یکی از افتخارات حقوق اسلام است و هر کس را باید به خاطر اعمال خود وی بازخواست کرد.

گلستان سعدی پر است از بیان بی‌عدالتی‌ها، مفساد و انحرافات که در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود داشته است ولی سعدی با دید هنری والای خود چنان آنها را به تصویر کشیده است که در بعضی موارد قبح آن از بین رفته است. نارسایی‌های حقوقی، مفساد اقتصادی، بی‌عدالتی و انحرافات جنسی در گلستان فراوان است. مشکلاتی نظیر گران‌فروشی (همان، باب اول، حکایت ۲۶)، رشوه‌ستانی (همان، باب هشتم، حکمت ۱۰۶)، شهادت دروغ (همان، باب اول، حکایت ۱)، سوء قصد به جان ولی عهد بوسیله برادران (همان، حکایت ۳)، راه‌زنانی که حکم قتل در مورد آنها اجرا می‌شود بجز یک نوجوان بالغ که «میوه عنفوان شبابش نورسیده و سبزه گلستان عذارش نودمیده» (همان، حکایت ۴)، حکم به زدن شیادی که گیسوان بافته بود و ... (همان، حکایت ۵)، زناي بنده با کنیزک که پادشاه حکم می‌کند که آنان را «از بام جوسق به قعر خندق در اندازند» که با میانجی‌گری وزیری نیک‌مخضر بخشوده می‌شوند (همان، حکایت ۴۰)، درآوردن درویشان بی‌گناه به قلعه و زدن و زندان کردن آنها به تهمت دزدی (همان، باب دوم، حکایت ۵)، مخنثی که سعدی مجازات او را بطور ضمنی قتل می‌داند (همان، باب سوم، حکایت ۱۲)، و نیز میل مردان به جنس مذکر در اغلب حکایت‌های باب پنجم (همان، باب پنجم، حکایت‌های ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰).

در جایی دیگر نیز مردکی چشم درد می‌گیرد. پیش بیطار می‌رود تا او را درمان کند. بیطار از دارویی که در چشم چارپایان می‌کنند در چشم وی می‌کشد و کور می‌شود. حکومت پیش قاضی می‌برند که می‌گوید: بر او هیچ تاوان نیست، اگر این خر نبودی پیش بیطار نرفتی (همان، حکایت ۱۴).

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

بحث

اکنون حکایاتی از گلستان سعدی را که در آن به مسائل حقوقی پرداخته شده است، همراه با بحث حقوقی آن بررسی می‌کنیم.

www.anjomanfarsi.ir

۱- باب دوم، در اخلاق درویشان، حکایت ۱۴

«درویشی را ضرورتی پیش آمد. گلیمی از خانه یاری بدزدید. حاکم فرمود که دستش بدرکنند. صاحب گلیم، شفاعت کرد که من او را بحل کردم. گفتا بشفاعت تو حد شرع فرو نگذارم. گفت: آنچه فرمودی راست گفتمی، ولیکن هرکه از مال وقف چیزی بدزدد قطعش لازم نیاید و الفقیر لا یملک.» همچنین مجازات قطع دست در «جدال سعدی با مدعی» آمده است: «هرگز دیده‌ای ... کفی از معصم بریده الا به علت درویشی (همان، باب هفتم، جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی)»

در لمعه آمده است:

«حکم بریدن دست به سرقتی تعلق می‌گیرد که از بالغ و عاقل صادر شده و مال را پس از هتک حرز و شکافتن آن بدون شبهه‌ای که موجب مالکیت خودش نسبت به مال است از داخل حرز بریاید مشروط به اینکه مسروقه: اولاً: ربع یک دینار «ربع مثقال طلا» بوده یا مالی که بهای آن به این مقدار باشد. و ثانیاً: پنهانی آن مال را بردارد. و ثالثاً: از غیر مال فرزند و مولایش باشد. و رابعاً: اگر سرقت در سال قحطی واقع شده مال دزدیده شده از جنس خوردنی

نباشد.» (ترجمه و توضیح لمعه، ج ۳، ص ۳۵۳)

مواردی که بیان شد مواد ۱۹۷ تا ۲۰۳ قانون مجازات اسلامی را تشکیل می‌دهند و ماده ۱۹۷ در مقام تعریف سرقت بیان می‌کند که: «سرقت عبارت است از ربودن مال دیگری بطور پنهانی، یعنی اولاً باید عنصر ربودن صورت گیرد، دوم اینکه مال متعلق به دیری باشد و سوم منظور از مال، بحث شده است که فقط شامل مال منقول می‌شود و دیگر اینکه بطور پنهانی صورت گیرد. و این تعریف سرقت حدی است نه تعزیری که حد آن در مرتبه اول قطع چهار انگشت دست راست است که این حکایت نیز همین مورد را بیان می‌کند: «اگر سارق برای بار نخست سرقت نموده واجب است چهار انگشت دست راست او بریده شود ولی کف دست و شست و آگزارده می‌شوند.» (همان، صفحه ۳۵۹)

اما نکات دیگر این حکایت: «صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بحل کردم. گفتا: بشفاعت تو حد شرع فرو نگذارم.» در این مورد، در قوانین جاری چنین اظهار نظر شده است که جرم قبل از رفع الی‌الحاکم یک جرم قابل گذشت است؛ یعنی با گذشت قربانی جرم رسیدگی خاتمه می‌یابد ولی بعد از آن غیر قابل گذشت است و حتی در صورت عفو قربانی حد شرع را نمی‌توان فرو گذاشت.

و اما نکته دیگر از این حکایت که بیان می‌کند: «هر که از مال وقف چیزی بدزد قطعش لازم نیاید و الفقیرو لا یملک.» در این مورد شکی نیست و در واقع ترجمه‌ای است از احادیث فقهی؛ و قانون مجازات اسلامی جاری نیز در بند ۱۶ از ماده ۱۹۸ در بیان شرایط سرقت حدی بیان می‌کند که: «مال مسروق از اموال دولتی و وقف و مانند آن که مالک شخصی ندارد، نباشد.»

و اما اینکه در این حکایت واقعاً درویش صاحب هیچ چیزی قلمداد نمی‌شود جای بحث گشوده است و البته در این مورد که «والعبد لا یملک» شکی نیست.

همگام با آنچه که بیان شد حکایت دیگری از گلستان را مرور می‌کنیم.

«دزدی گدایی را گفت: شرم نداری که دست از برای جوی سیم پیش هر لئیم دراز می‌کنی؟ گفت:

دست، دراز از پی یک جبه سیم به که ببرند به دانگی و نیم»

گلستان، باب سوم، حکایت ۲۶

بریدن دست به دانگی و نیم فقط اشاره است به حد نصاب قطع دست که بیان شد ربع دینار طلاست که قانون مجازات اسلامی نیز این حد نصاب را در بند ۹ ماده ۱۹۸ «به اندازه نصاب یعنی ۴.۵ نخود طلای مسکوک که به صورت پول معامله می‌شود یا ارزش آن به مقداری باشد که در هر بار سرقت شود» بیان می‌کند.

و اما حکم سرقت در قرآن: «دست مرد دزد و زن دزد را بکیفر عملشان ببرید که این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته و خدا بر هر کار مقتدر و به مصالح خلق داناست. پس هر که بعد از ستمی که کرده توبه نمود و کار خود را اصلاح کرد از آن پس خدا او را خواهد بخشید که خدا بخشنده و مهربان است.» (قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، سوره مبارکه مائده، آیه ۳۸)

۲- باب سوم، در فضیلت قناعت، حکایت ۱۴

«موسی علیه‌السلام درویشی را دید از برهنگی بریگ اندر شده. گفت: ای موسی، دعا کن تا خدا، عز و جل، مرا کفافی دهد که از بی طاقتی بجان آدمم. موسی دعا کرد و برفت. پس از چند روز که باز آمد از مناجات مرد را دید گرفتار و خلقی انبوه بر او گرد آمده، گفت: این چه حالتست؟ گفتند خمر خورده است و عربده کرده و کسی را کشته، بقصاص فرموده‌اند.»

تعریف قصاص از لمعه:

«و موجب آن بیرون کردن جان بی‌گناه است از روی عمد و به ستم که مساوی و برابر است با جان جنایتکار.»

(ترجمه و توضیح لمعه، ج ۳، ص ۳۹۴)

در عبارت فوق چند عنصر دیده می‌شود، یعنی اینکه اولاً شخص مقتول بی‌گناه باشد نه مهدورالدم. در ثانی عمل قتل از روی عمد صورت گرفته باشد؛ در حکایت مزبور آیا اینکه شخص مسکر دارای عمد بوده یا نه جای بحث است، ثالثاً در چند مورد شخص مقتول با قاتل در تساوی قرار داشته باشند: دین، عقل، رابطه ابویت و حضرت رسول (ص) می‌فرماید: «رَفَع الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.» (همان، ص ۴۰۲)

ترجمه: سه گروه از مردم فاقد مسوولیت و تکلیفند:

۱- کودکی که هنوز به سن بلوغ نرسیده است.

۲- دیوانه‌ای که هنوز بهبود نیافته است.

۳- خفته‌ای که هنوز بیدار نشده است.

هر چند در این حدیث از مسکر نامی به میان نیامده است ولی از این موضوع که جانی باید جرم را از روی عمد انجام دهد فراوان بحث شده است و ما همگام با این موضوع، قانون مجازات اسلامی را بررسی می‌کنیم که ترجمه‌ای است از احادیث و متون فقهی:

ماده ۲۲۴ قانون مجازات اسلامی:

«قتل در حال مستی موجب قصاص است مگر اینکه ثابت شود که در اثر مستی بکلی مسلوب‌الاختیار بوده و قصد از او سلب شده است و قبلاً برای چنین عملی خود را مست نکرده باشد.» در واقع مفهوم مخالف این ماده این است که اگر مسلوب‌الاختیار شده باشد قصاص از وی سلب می‌شود و در غیر این صورت با تعدد جرم روبرو می‌شود، مجازات به علت شرب خمر و قصاص به علت سلب حیات دیگری؛ که این موضوع در حکایت سعدی بسط نمی‌یابد و از ظاهر آن چنین است که جانی مسکر در هر صورت باید قصاص شود چون که باید عاقبت شرب خمر خود را می‌اندیشید.

ماده ۵۳ قانون مجازات اسلامی نیز با ماده ۲۲۴ همسو است:

«اگر کسی بر اثر شرب خمر مسلوب‌الاراده شده لکن ثابت شود که شرب خمر به منظور ارتکاب جرم بوده است مجرم علاوه بر مجازات استعمال و شرب خمر به مجازات جرمی که مرتکب شده است نیز محکوم خواهد شد.» شرب خمر طبق ماده ۱۶۵ قانون مجازات اسلامی موجب حد است، اعم از آنکه کم باشد یا زیاد، مست کند یا نکند، خالص یا مخلوط باشد به حدی که آن را از مسکر بودن خارج نکند و حد آن برای مرد یا زن هشتاد تازیانه است.

همچنین سعدی در جاهایی دیگر، از قصاص سخن می‌راند؛ آنجا که درویشی از مردم آزاری با همان سنگی که بر سر وی زده شده بود انتقام می‌گیرد (گلستان، باب اول، حکایت ۲۱ نیز نگاه کنید به باب دوم، حکایت ۳۴). عادلانه‌ترین کار؛ که البته بخشایش در عین چیرگی زیباتر است.

۳- باب پنجم، در عشق و جوانی، حکایت ۱۹

«حکایت قاضی همدان که با نعلبند پسری سرخوش بود. سخن‌چینان موضوع را به گوش والی می‌رسانند و او حکم می‌کند که وی را از بلندی به پایین بیندازند و قاضی به در توبه پناه می‌جوید.» در جایی دیگر (جدال سعدی با مدعی) به مجازات لواط اشاره کرده است: «شنیدم درویشی را با حدی گرفتند؛ با آنکه شرمساری برد، بیم سنگساری بود. گفت...» (همان، باب هفتم، جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی)

تحلیل موضوع بنا بر ترجمه و توضیح لمعه:

«کسی که اقرار کند به داخل کردن آلت خود در پس مذکری، در صورتی که چهار بار بدن عمل اقرار نماید یا چهار مرد عادل گواهی دهند که این عمل را مشاهده نموده‌اند، اگر فاعل آزاد، بالغ و عاقل باشد خواه محصن باشد یا غیر محصن کشته می‌شود. چگونگی کشتن او به یکی از طرق پنجگانه ذیل است: ۱- آنکه او را با شمشیری از

پای در آورند. ۲- سوزاندن در آتش ۳- سنگسار کردن ۴- افکندن دیواری بر او ۵- پرت کردن او از بلندی. اگر قبل از قیام بینه توبه کند حد از او ساقط می‌شود اعم از آنکه حد قتل باشد یا سنگسار کردن و اگر پس از اقامه بینه توبه کند، حد ساقط نمی‌شود. (ترجمه و توضیح لمعه، ج ۳، ص ۳۲۱)

بحثی که بیان شد مواد ۱۰۸ تا ۱۲۶ قانون مجازات اسلامی را در کتاب دوم یعنی حدود تشکیل می‌دهد. سعدی راه نجات ازین مناهی را می‌داند: «محال است که با حسن طلعت او (زن) گرد مناهی گردد یا قصد تباهی کند» (گلستان، باب هفتم، جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی) و در صورتی که ازدواج دست ندهد صبر. (همان) در جایی دیگر گوید: به صبر آبی بر این آتش زن امروز (همان، باب هشتم، حکمت ۳۱)

۴- باب هفتم، در تأثیر تربیت، حکایت ۱۱

سعدی در این باب، از بزرگی نقل می‌کند که بلوغ «سه نشان دارد: یکی پانزده سالگی و دیگر احتلام و سیم برآمدن موی پیش»

در لمعه نیز، ذیل تعریف بلوغ، سه مورد بالا به عنوان نشانه‌های بلوغ آمده است. (ترجمه و توضیح لمعه، ج ۲، ص ۲۲۰) در ماده ۱۲۱۰ تبصره ۲ از قانون مجازات اسلامی آمده است که سن بلوغ در پسران پانزده سال تمام قمری و در دختران نه سال تمام قمری است.

۵- باب هشتم، در آداب صحبت، حکمت ۳۰

در مناظره جهود و مسلمانی گوید: «جهود گفت:

به تورات می‌خورم سوگند و گر خلاف کنم همچو تو مسلمانم»

در لمعه آمده است:

اگر قاضی ببیند که کافر ذمی از طریق سوگند یاد نمودن به آنچه که نزد خودشان مرسوم است باز می‌گردد، باز گردد چنین کاری را انجام دهد، مگر آنکه مشتمل بر حرام باشد. مثل اینکه سوگند آنها مشتمل بر «اب» و «ابن» و نظیر آن باشد بدین معنی که بگوید: قسم به پدر عیسی یا قسم به فرزند خدا که قاضی در این صورت نمی‌تواند چنین سوگندی را مشروع محسوب نماید. (ترجمه و توضیح لمعه، جلد اول، صفحه ۴۶۰)

علاوه بر اینها، امور دیگری نیز با زیرساخت‌های فقهی در گلستان سعدی مشاهده می‌شوند؛ نظیر دشنام مادر که حکم آن را یکی کشتن، دیگری زبان بریدن و دیگری مصادره و نفی می‌داند، (گلستان، باب اول، حکایت ۳۴) و سعدی معتقد است که دشنام دهنده را باید فقط دشنام داد: «دشنامم داد، سقطش گفتم» (همان، باب هفتم، جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی)، مسأله وقف (همان، باب دوم، حکایت ۳۵)، مسأله طهارت و نجس بودن آب چاه نصرانی؟ (همان، باب سوم، حکایت ۲۰) و متمکن شدن مادر زن در خانه به علت کابین زن مرده (همان، باب پنجم، حکایت ۱۵)، که هر کدام مستلزم بررسی فقهی است.

سعدی به احکام شرع وقوف دارد و شاید او نیز تشنه عدالت است، اما همه احکام و قوانین شرع در سایه وجود حکام جور، وزرای نا کار آمد، قضات مفسد، و دیگر کارگزاران بی‌لیاقت، محو می‌شود و سعدی چنان با مهارت از کنار اینها می‌گذرد که کمتر کسی از سخن سعدی به جو فاسد روزگار او پی می‌برد.

فهرست منابع:

قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه ای

ترجمه و توضیح لمعه، سید علی حسینی، انتشارات دار العلم، قم، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۷۷، جلد دوم، چاپ دوم، ۱۳۷۶، جلد سوم، چاپ اول، ۱۳۷۴

قانون مجازات اسلامی

گلستان سعدی، بکوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، پاییز ۱۳۸۰

Jurisprudence and legal issues in the Golestan Saadi

Roohollah Khademi

Ph.D candidate of Persian language and literature. University of Yazd.

Abstract

In this brief article we have tried to scrutiny jurisprudence and legal issues of anecdotes of Golestan, from the perspective of Islamic jurisprudence.

Saadi besides being a writer and poet, was informed many sciences of his era, especially the Islamic jurisprudence. and has based his own stories on Islamic jurisprudence in a right version.

Keywords: Golestan, anecdotes, jurisprudence



هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir